

امام حسن عسکری علیه السلام



قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام :

((إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اخْتَارَنَا وَ اخْتَارَنَا شِيعَهُ يَتَصَرُّوْنَا وَ يَقَرَّحُونَ لِقَرَحْنَا وَ يَخْرُتُونَ لِحُرَّتْنَا))

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

((خداوند ما را انتخاب نمود و شیعیان یاری کننده ما را بر ایمان برگزید که آنها با شادی ما شادمانند و در غم ما غمگین هستند))

ابومحمد، حسن بن علی عسکری علیهم السلام در ماه ربیع الاخر سال 231 (و به نقلی 232 ق) در مدینه به دنیا آمد....

پدر بزرگوارش امام علی هادی علیه السلام و مادرش بانویی صالح و عارف به نام سوسن (یا حدیثه یا سلیل) بود. آن حضرت 22 یا 23 سال داشت که پس از شهادت پدر بزرگوارش (در سال 254 ق) به امامت رسید و در هشتم ربیع الاول سال 260 ق که حدود 28 یا 29 سال داشت، شربت شهادت نوشید و در خانه خود، در جوار تربت شریف پدر در سامرا به خاک سپرده شد.

در شمایل آن حضرت آورده‌اند که رنگش گندم‌گون، چشمانش درشت و سیاه، رویش زیبا، قامتش معتدل و اندامش متناسب بود و با وجود جوانی، مشایخ قریبش و رجال و علمای زمان را تحت تاثیر خود قرار می‌داد. دوست و دشمن به برتری او در علم و حلم و زهد و تقوا و سایر مکارم اخلاق اذعان داشتند. چون او و پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام در محله عسکر (قرارگاه سپاه) در شهر سامرا زندگی می‌کردند، به «عسکری» لقب یافتند و نیز این دو امام مانند امام جواد علیه السلام به احترام جد بزرگوارشان حضرت رضا علیه السلام به «ابن الرضا» مشهور بودند.

مدت کوتاه حیات این امام همام به سه دوره تقسیم می‌گردد: تا چهار سال و چند ماهگی (و به قولی تا 13 سالگی) از عمر شریفش را در مدینه به سر برد، تا 23 سالگی به اتفاق پدر بزرگوارش در سامرا می‌زیست (254 ق) و تا 29 سالگی یعنی شش سال و اندی پس از شهادت امام دهم علیه السلام در سامرا ولایت بر امور و پیشوایی شیعیان را به عهده داشت. امام هادی علیه السلام پسری به نام ابوجعفر محمد داشت که در زمان حیات حضرت از دنیا رفت. همچنین پسر دیگری به نام جعفر داشت که نزد شیعیان به لقب «کذاب» معروف شد؛ زیرا بعد از آنکه امام عسکری علیه السلام به امامت رسید، وی مدعی امامت گردید و شروع به کارشکنی و توطئه‌گری و فتنه‌انگیزی بسیار نمود و بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هم دعوی امامت کرد و منکر وجود امام غایب (عج) شد. در حوادث رجب سال 255 قمری گفته‌اند که دو تن از سادات حسنی در کوفه خروج کردند و در نتیجه به دستور حکومت عده‌ای گرفتار و زندانی شدند. یکی از این اشخاص ابوهاشم جعفری است که روایت می‌کند شبی امام حسن عسکری علیه السلام و برادرش جعفر را به زندان آوردند و جعفر زاری و بی‌قراری می‌کرد؛ ولی حضرت عسکری علیه السلام او را ساکت می‌نمود.

آن حضرت مدتی از ایام حبس خود را نزد شخصی به نام علی بن اوتامیش گذراند و این مرد با همه شدت بغض و عداوت به آل محمد (که درود خداوند بر او خاندانش باد) پس از یک روز از مشاهده احوال امام، از پیروان و معتقدان ایشان گشت. می‌گویند عباسیان و منحرفان از آل محمد (که درود خداوند بر او خاندانش باد) بر صالح بن وصیف، متصدی زندانی کردن امام، فشار آوردند که بر حضرت در زندان سخت بگیرد، وی گفت: «دو تن از شورورترین افراد را مامور این کار کرده‌ام، اما با دیدن حسن بن علی تحول یافته و روی به عبادت و نماز آورده‌اند و وقتی علت این تغییر حالت را از ایشان پرسیدم، گفتند از فیض دیدار امام به این سعادت رسیده‌ایم. او تمام روزها را روزه می‌گیرد و هر شب تا مادام که نماز ایستاده است، با هیچ کس سخن نمی‌گوید و جز عبادت به کاری دیگر نمی‌پردازد، مهابت او بدان حد است که وقتی به ما نگاه می‌کند، به لرزه می‌افتیم و خود را به کلی می‌بازیم». در آن زمان خلافت عباسی بر اثر ضعف شدید خلفا و ناشایستگی ایشان سخت در معرض خطر بود و غلامان ترک و دیگر غلامان بر دربار خلافت مسلط بودند و امر و نهی به دست ایشان بود. از سوی دیگر در همان سالها شورش «صاحب الزنج» در بصره و قیام یعقوب ابن لیث صفار در ایران روی‌داد و خلافت سخت در معرض تهدید قرار گرفت. بنابراین وجود شخص بسیار محترم و بزرگوار می‌مانند امام حسن عسکری علیه السلام و فرزند او برای عباسیان بسیار ناگوار بود می‌ترسیدند که اگر حادثه‌ای پیش آید و در آن جمعی از عباسیان از میان بروند، هیچ کس شایسته‌تر از علویان و در میان ایشان شایسته‌تر از امام و خاندانش برای خلافت نخواهد بود. ابو‌الادیان می‌گوید: من خادم امام عسکری بودم و نامه‌هایش را به شهرهای دیگر می‌بردم و جواب می‌آوردم. در بیماری منتهی به رحلت وی هم نزد او رفتم نامه‌هایی را که نوشته بود، به من داد و فرمود به مداین ببرم. من رفتم و بعد از پانزده روز برگشتم، اما دیدم بانگ زاری و شیون ازخانه امام بلند است و جعفر بن علی بر در خانه ایستاده به تعزیت شیعیان پاسخ می‌دهد. با خود گفتم: «اگر این مرد امام شده باشد، کار امامت دگرگون خواهد شد.» در این هنگام خادمی آمده و به جعفر گفت: «کار تکفین تمام شد. بیا بر پیکر برادرت نماز بگذار.» جعفر و همه حاضران به داخل خانه رفتند. من هم رفتم و امام را کفن شده دیدم. جعفر پیش رفت تا در نماز امامت کند. وقتی خواست تکبیر بگوید، ناگهان کودکی با چهره‌ای گندم‌گون و موی کوتاه و مجعد و دندان‌هایی که بینشان گشادگی بود، پیش آمد و ردای جعفر را کشیده، گفت: «عمو، عقب برو. من برای نماز بر پدرم از تو شایسته‌ترم». جعفر درحالی که رنگش از خشم تیره شد، عقب رفت و آن کودک بر جنازه امام نماز گزارد. او حضرت مهدی موعود، امام دوازدهم (که خداوند ظهورش را نزدیک گرداند) بود.

تفسیر قرآنی در دست است که به این امام همام منسوب است و عده‌ای از جمله علمای شیعه این تفسیر را تایید نموده‌اند.

دیگر از آثار امام علیه السلام نامه‌ای است که به اسحاق ابن اسماعیل نیشابوری نوشته‌اند. دیگر مجموعه حکم و مواظ و کلمات قصار امام است که در کتب تاریخ و حدیث ثبت است. اثر دیگر منسوب به امام «رساله المنقبه» در مسائل حلال و حرام است که ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از آن سخن گفته است. در همین کتاب قطعه‌ای از احکام دین منسوب به امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام منقول است.